



فلسفه حکومت در عصر غیبت از منظر حکمت متعالیه / تفاوت حکمت صدرایی و حکمت متعالیه

حکمت صدرایی به آن بخشی از حکمت اطلاق می شود که صدرالمتألهین شخصاً به آن پرداخت و علماً و عملاً مطرح کرده است، اما حکمت متعالیه به مراتب فراتر از آن است...

حکمت صدرایی به آن بخشی از حکمت اطلاق می شود که صدرالمتألهین شخصاً به آن پرداخت و علماً و عملاً مطرح کرده است، اما حکمت متعالیه به مراتب فراتر از آن است که در آثار ملاصدرا وجود دارد. بر اساس تحقیقاتی که در «حکمت صدرایی» تاکنون انجام شده، سخنی بالاتر از این مطلب در حوزه نبوت از ملاصدرا دیده نشده است، اما ظرفیت حکمت متعالیه فراتر از حد بیان شده است، به این معنا که می توان بر مبنای حکمت متعالیه حوزه نبوت را از منظر برهان لمّ نیز مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیاست، همچون اخلاق، حقوق و تدبیر منزل، یکی از زیرمجموعه های حکمت عملی است. ویژگی این موارد این است که همه در حوزه حکمت عملی جوانه می زنند، رشد می کنند و شکوفا می شوند. روشن است که آبشخور حکمت عملی، حکمت نظری است. حکیمان و اندیشمندانی که در امر سیاست ظهور کرده و در این فضا اندیشیده اند، به میزان رشد و عمقی که در حکمت نظری داشته اند، در تمامی شئون حکمت عملی، از جمله در سیاست رشد داشته اند و چون حکمت متعالیه فراتر، وسیع تر و عمیق تر از همه جریان های حکمت و کلام می باشد، طبعاً سیاستی که مبتنی بر این حکمت دقیق شکل گرفته باشد، عمیق تر و وسیع تر خواهد بود.

ریشه سیاست متدانی و متعالیه

حکمت نظری که بر اساس جهان بینی الحادی و مادی شکل بگیرد، سیاست متدانی خواهد بود و فرضاً اگر هم به اوج خود برسد، باز هم متدانی است، زیرا این سیاست مرهون حکمت عملی است، حکمت عملی هم مرهون حکمت نظری و اگر مبنا و بنیاد حکمت نظری، یک اندیشه الحادی و تفکر مادی باشد نتیجه اش نیز متدانی خواهد شد. به تعبیر دیگر اگر بهترین شکل حکومت را هم مثلاً لیبرال دموکراسی در نظر بگیریم، چون در فضای حکمت عملی برخاسته از حکمت نظری الحادی و تفکر مادی محض است، همواره متدانی خواهد بود و هرگز به فکر تعالی روح انسان و تأمین سعادت آجل و عاجل او نخواهد بود. اما از حکمت عملی برخاسته از یک حکمت نظری که در آن، اندیشه های الهی مبتنی بر توحید و مبدأ بودن واجب سبحانه و تعالی شکل می گیرد، قطعاً سیاست متعالی متولد خواهد شد و چون وسعت میدان حکمت نظری او وسیع است، سیاست برآمده از این حکمت نظری هم وسیع خواهد بود.

به عبارت دیگر تفاوت عمیقی بین حکمت متعالیه با مشرب های فلسفی دیگر، مثل مشرب مشاء و اشراق از هر نظر وجود دارد، این تفاوت و امتیاز در همه عرصه ها خود را نشان خواهد داد؛ از شناخت مبدأ تا مباحث عملی و اخلاقی و طبعاً جلوه های سیاسی، و البته اینکه چه تفاوتی بر مبنای حکمت های مختلف درانحای سیاست رخ می دهد نیازمند مجالی وسیع است.

نظر صدرالمتألهین در باب سیاست

صدرالمتألهین بحث نبوت را در مباحث الهیات به صورت عمیق مطرح می کند و سیاست را مبتنی بر نبوت برپا می کند. او می گوید انسان ناقص است و چون وجود ناقص است برای رسیدن به کمال و سعادت به سیاستی نیاز دارد که بتواند او را از نقص به کمال هدایت کند و حیثیات بالقوه وجود او را بالفعل کند؛ لذا به پیامبر نیاز دارد. دیدگاه صدرالمتألهین با دیگران متفاوت است؛ مشائین و اشراقیین می گویند از آن جهت که انسان مدنی بالطبع است به نبی نیازمند است، متکلمین می گویند، لطف الهی اقتضا می کند که برای دوری بشر از بدی ها و نزدیک کردن او به خوبی ها و زیبایی ها، پیامبران ارسال و کتب انزال شوند.

تفکر صدرالمتألهین مبتنی بر فلسفه های اجتماعی که در آن فقط حیثیت اجتماعی بشر لحاظ می شود نیست، بلکه وی تصریح می کند به این جهت که انسان موجودی ناقص و بالقوه است، برای رسیدن به فعلیت و کمال، حتی اگر یک نفر روی کره زمین وجود داشته باشد، آن یک نفر یا خودش پیامبر است یا حتماً پیامبر دارد، چرا که وجود ناقص است و وجود غیرمکتفی بدون وجود کامل نمی تواند به کمال خودش برسد. چون جایگاه نبوت رفیع و وسیع شد، سیاست هم عمق بیشتر و وسعت افزون تری یافت. ملاصدرا در الشواهد الربوبیه بر اساس «إن الإنسان غیرمکتف بذاته فی الوجود و البقاء» نبوت را اثبات می کند و بعد این ظرفیت را وسیع تر و عمیق تر می کند.

حکمت صدرایی به آن بخشی از حکمت اطلاق می شود که صدرالمتألهین شخصاً به آن پرداخت و علماً و عملاً مطرح کرده است. اما حکمت متعالیه به مراتب فراتر از آن است که در آثار ملاصدرا وجود دارد. بر اساس تحقیقاتی که در «حکمت صدرایی» تاکنون انجام شده، سخنی بالاتر از این مطلب در حوزه نبوت از ملاصدرا دیده نشده است. اما ظرفیت حکمت متعالیه فراتر از حد بیان شده است، به این معنا که می توان بر مبنای حکمت متعالیه حوزه نبوت را از منظر برهان لمّ نیز مورد بررسی و تحلیل قرار داد؛ به این بیان که یک زمان نیاز به جریان نبوت از آن جهت است که انسان یک موجود مدنی بالطبع است و موجود مدنی بالطبع نیاز به قانون، قانون گذار، شریعت و شارع دارد و باید از طرف خداوند عالم، پیامبر بیاید این تقاضاست. اما برهان لمّ از جایگاه الهی و اقتضای ربوبی است، یعنی حق - سبحانه و تعالی - به اقتضای خالقیت و هدایت (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ

هَدَی؛ پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده سپس آن را هدایت فرموده است) هدایت و پرورش افراد و انسان‌ها را به عهده بگیرد.

به عبارت دیگر نه تنها نبوت به تقاضای بشری است، بلکه به اقتضای الهی نیز هست. چون حوزه‌ی اله، حوزه‌ی هدایت ماسوی است، از آن جهت باید برای ماسوی هدایتی باشد که مرتبه اول این هدایت، هدایت نبوت است و با توجه به اینکه واجب سبحانه و تعالی ذاتاً هدایت در ربوبیت دارد، این دو از اسمای الهی محسوب می‌شود. لذا در حکمت‌متعالیه، سیاست و حکومت از منظر نبوتی باید تحقیق شود که نه بر اساس تقاضای بشر بلکه بر اساس اقتضای الهی به هدایت ماسوی است؛ لذا خداوند، هادی ماسوی است؛ پیامبر می‌فرستد تا بشر را در جهت بقا و برطرف کردن نیازهای فردی و اجتماعی یاری رساند.

این ظرفیت حکمت متعالیه است که به مراتب برتر و والاتر مباحث اجتماعی و سیاسی را نیز می‌نگرد؛ یعنی نبوت با برهان لم از منظر مشرب‌های حکمی و بر اساس قاعده لطف از دیدگاه متکلمین در مقام تقاضای بشری و لطف پروردگار تحلیل می‌شود، در حکمت‌صدراپی به ناقص و غیرمکتفی بودن انسان پی‌می‌بریم و نیاز به نبوت را ارزیابی می‌کنیم. اما بر اساس نگاه عمیق حکمت متعالیه با راهیابی به معرفت برتر الهی و شناخت دقیق‌تر پروردگار و مبدأ خالق و هادی، وجود نبوت و سپس امامت که حجت الهی هستند، نمودار می‌شود. سیاست متعالیه در عصر غیبت اما از منظر صدرالمآلهین و بلکه حکمت صدراپی، این حقیقت در عصر غیبت چگونه اتفاق خواهد افتاد؟ بیان پایانی صدرالمآلهین در اشراق نهم الشواهد الربوبیه بسیار سخن ارزشمندی است که حوزه فقاقت و حوزه اجتهاد را چندین برابر قوی‌تر و عمیق‌تر می‌کند.

ملاصدرا می‌فرماید: پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمودند لا نبی بعدی، نفرمود لا نبوت بعدی. نبوت دو چهره دارد: یک چهره ظاهری و یک چهره باطنی. چهره ظاهری نبوت با پایان یافتن حیات وجود مقدس رسول گرامی اسلام (ص) پایان یافته است، اما آن چهره باطنی نبوت مانده است. بعد می‌فرماید: خداوند عالم «ثم أبقى حكم المبعثات و حكم الأئمة المعصومين عن الخطأ و حكم المجتهدين». این سه حکم در حوزه‌ی نبوت بعد از رحلت رسول الله مطرح است. یعنی چیزی که امروزه ما در حوزه فقه رایج و عمل مکلف می‌بینیم، یعنی ولایت فقیه‌ی که خاستگاهش فقه باشد، پیرامون عمل مکلف بحث می‌کند و بیش از این را نمی‌تواند اثبات کند؛ به عبارت دیگر ظرفیت علم فقه به لحاظ موضوع که عمل مکلف است و به لحاظ حکم که احکام الهی است، تنها در محدوده فعل است و نه حوزه‌ی برتر وجود انسانی اعم از اخلاق و معارف.

این همان بیان ارزشمند امام صادق(ع) است که از طریق برهان لم و بر اساس اقتضای الهی نبوت انبیا و حجیت اوصیا را اثبات می‌فرماید: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أُعْرِفْ رَسُولَكَ؛ بارالها خود را به من معرفی کن تا از پس روشنایی وجودت جریان نبوت را بشناسم». این همان چیزی است که بر اساس معرفت برتر در حکمت‌متعالیه و شناخت عمیق‌تر جوشش و فیضان ذاتی حضرت حق در افاضه هستی و هدایت و پرورش آنها اقتضا می‌کند که خداوند عالم انبیاء را برای بشر بفرستد تا انسان‌های ناقص، غیرمکتفی و محتاج را به انسان کامل که او را در مشکلات رهنمون باشد، هدایت نماید و آنها را به سعادت برساند و این همان شناخت بهتر و کامل‌تر رسول است که از منظر علت و فاعل رسالت شناخته می‌شود، همان‌طوری که در پرتو رسالت و رسول است که امام و جانشین پیامبر به درستی شناخته خواهد شد (اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أُعْرِفْ حُجَّتَكَ) و این نیز کاملاً بر اساس حکمت‌متعالیه قابل تحلیل و ارائه است که چون رسول، جانشین و خلیفه خدا در امر هدایت و تعلیم و تهذیب است، امام و جانشین پیامبر نیز بر همین اساس و منوال شناخته خواهد شد و تنها با شناخت هدایت‌الهی و حجیت‌پروردگاری است که انسان از جهل‌جهالت و ظلم-ضلالت نجات می‌یابد. (اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي). این بیان، تعبیری دیگر از همان بیان والای نبوی است که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً».

این حکیم الهی است که جریان را از واجب آغاز می‌کند، نبوت را به اقتضای الهی و نه تنها به تقاضای بشری تحلیل و تبیین می‌کند و بعد از نبوت رسول گرامی، مباحثی را که ادامه راه رسالت است بیان می‌دارد و بعد از نبوت رسول‌الله سه جریان مستمر را نشان می‌دهد.

جریان اول، جریان ائمه معصومین (ع) است که آنها حقیقتاً از سوی رسول‌الله خلیفه او و جامع اوصاف اویند. جریان دوم، جریان اولیای الهی است که شخصیتی همانند ابویزید بسطامی را در همان حوزه معرفی می‌کند و در همین اشراق از بسطامی نقل می‌کند که: «قال أبو یزید أخذتم علمکم میتا عن میت و أخذت عن الحی الذی لا یموت».

بعد راجع به مجتهدین جمله‌ای می‌فرماید که خیلی سخن عمیقی است که گذشته از قوت و شدت علمی برای طرح و بیان آن، جرأت و جسارت بسیار لازم دارد. ایشان می‌فرماید: «و أمر من لا علم له بالحکم الإلهی أن یسأل أهل الذکر کما قال تعالی فُسِّلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و كذلك لكل مجتهد جعل له شرعة من دلیله و منهاجا و هو ما عین دلیله فی إثبات الحکم و حرم علیه العدول عنه و قرر الشرع الإلهی ذلك». یعنی اختلافی که فقها دارند مثل اختلافی است که انبیا در شریعتشان دارند، اگر برای انبیا اختلاف در شریعت هست، اختلاف فقها هم این‌گونه است، زیرا فقها هم از نبوت عامه برخوردارند.

این سه جریان، هدایت و تربیت بشر را به عهده دارند: جریان مبشرات و اولیاء؛ جریان ائمه معصومین(علیهم‌السلام)؛ جریان مجتهدین و فقهایی که در عصر غیبت، زمام جامعه و امر دین را به عهده دارند و سیاست‌متعالیه را پایه‌گذاری می‌کنند و از الهامات الهی برخوردارند و از حوزه‌ی نبوت، الهام می‌گیرند، چرا که آن تعطیل نشده و شخص نبی و مقام رسالت و نبوت قطع نشده و پایان‌نپذیرفته. اما کلام پیامبر که فرمودند انه لانبی بعدی، نه لانبوت بعدی، ناظر به آن است که حیثیت ظاهری نبوت تمام شده است، ولی حیثیت باطنی آن در عصر غیبت باقی است و آن حاکمیتی که در عصر غیبت دارد و جامعه‌ی اسلامی را

به پیش می‌برد و به اهدافش نزدیک می‌کند، همان حاکمیتی است که الهام الهی است و خاستگاه نبوتی دارد و طبعاً سیاست متعالیه از این نظر شکل خواهد گرفت.

فرایند فکری و مدل علمی سیاست‌متعالیه در پایان این بینش فلسفی در امر سیاست که مبتنی بر حکمت‌متعالیه است، به نظر می‌رسد فرایند فکری و مدل علمی این بینش در پانزده مرحله قابل ارائه است:

مطلب اول: حکومت‌ها به هر صورت و فرمی که در جهان تشکیل شده باشند، چه در گذشته، حال و آینده همواره ابزاری برای اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های اشخاص و جریان‌ها بوده و هستند، به گونه‌ای که کشور، جامعه و اتحاد ملت را در خدمت اهداف و اغراض خود قرار می‌دهند؛ به عبارت دیگر فرایند شکل‌گیری حکومت را باید از مقطع مقاصد و اهدافی دنبال کرد که سیاستمداران، آن را پایه‌ریزی کرده‌اند و در پی اجرا و تحقق آن هستند. از این رهگذر حکومت‌های الهی ریشه در تاریخ پیامبران الهی دارند و با توجه به رهاورد و حیانی همه‌ی پیامبران، خصوصاً پیامبر اسلام و جانشینان ایشان، این نحوه از حکومت شکل گرفته است. البته باید اذعان کرد که تجربه‌ی عملی این نوع حکومت‌ها تنها به زمان خود پیامبران و سفرای الهی و مدت ناچیزی هم به جانشینان آنها برمی‌گردد. لذا نوع حکومت الهی است، اما همان‌طوری که گفته شد، حکومت انوعی دارد که باید نوعی را که مبتنی بر حکمت‌متعالیه است، با عنوان سیاست‌متعالیه بهتر شناخت و شناساند.

مطلب دوم: مبنای حکومت الهی در این نظام، توحید ربوبی آفریدگار هستی است، به این معنا که خداوند خالق عالم و آدم است و هدایت همه‌ی آنها را به عهده دارد؛ همه آفریده‌های الهی‌اند و با هدفی مشخص در حرکت‌اند و هیچ موجودی سرگردان و رها در عالم یافت نمی‌شود.

مطلب سوم: موقعیت وجودی و شرافت انسان در دستگاه آفرینش و پیچیدگی‌هایی که در آفرینش انسان از یک سو و مناسبات و ارتباطات او با جهان پیرامون از سوی دیگر و همچنین رابطه با خدا از سوی سوم وجود دارد، انسان را از یک هدایت خاص و ویژه‌ای غیر از آنچه که در نهاد او به عنوان فطرت الهی به ودیعت نهاده شده، برخوردار ساخته است که از آن به «هدایت تشریعی» یا «دین» یاد می‌شود.

مطلب چهارم: دین عبارت از مجموعه‌ای از اهداف، سیاست‌ها، قوانین و برنامه‌هاست که به حوزه‌ی عقیده، اخلاق و عمل انسانی بر می‌گردد و خداوند عالم آنها را - از طریق پیامبران الهی - در قالب یک مجموعه گفتار یا نوشتاری مثل تورات، انجیل و قرآن به بشر عطا می‌نماید تا آنها را از انحرافات و کجی‌های فکری، اخلاقی و رفتاری برهاند و از میان همه این انحراف‌ها و نابسامانی‌ها سعادت را از این طریق تشخیص دهد و با طی مسیر هدایت، کامیاب و موفق باشد.

مطلب پنجم: گرچه منبع هستی‌شناسی دین اراده الهی برای به ثمر نشاندن انسان و رساندن او به سعادت است، اما جایگاه ویژه انسان در این رابطه کاملاً محفوظ است. بیان این نکته که گرچه خداوند دین را برای سعادت بشر معرفی و مقرر کرد، اما دو عامل برای کشف دین - که منبع معرفت‌شناسی آن نیز محسوب می‌شوند و فهم اراده الهی را که انبیا ارائه می‌دهند، به عهده دارند - معرفی شده‌اند که یکی عقل یا قدرت تفکر است و دیگری نقل یا آنچه که به صورت گفتاری و نوشتاری به بشر تحویل شده که این دو با کمک و همراهی یکدیگر دو بازویی‌اند که از اراده الهی که دین خدا یا وحی معصوم نامیده می‌شود پرده بر می‌دارند و آنرا تفسیر می‌کنند.

مطلب ششم: مراد از عقل، تفکر صحیح، منطقی و روشمند و کارشناسی است که انسان را به یقین فلسفی یا لااقل یقین روانی می‌رساند و حجت و ملاک کشف یقین است و مراد از نقل، گفتارها، کردارها و رفتارهایی‌اند که از جهات سه‌گانه‌ی اصل، صدور و دلالت تمامت دارند و با قرآن و سنت قطعی معصوم نیز معارض نیستند. چنین نقل معتبری که اطمینان‌آور است حجت و ملاک کشف دین است.

مطلب هفتم: جایگاه انسان به معنای استفاده از عقل و درایت، تفکر و اندیشه در فهم حقیقت دین جایگاه ویژه‌ای است که در کنار نقل معتبر به عنوان منبع معرفت‌شناسی (نه هستی‌شناسی) دین حضور دارد و در ارائه اراده الهی نقش تعیین کننده دارند؛ از این رو آنچه که امروز عقل بشر برای اداره بهتر جوامع، بعد از تتبع و تحقق می‌اندیشد و می‌فهمد معتبر است و نه تنها ارزش انسانی، بلکه ارزش الهی دارد و حجت و برهان الهی و کاشف دین محسوب می‌شود.

مطلب هشتم: گرچه محصول اندیشه عقلی در این تفکر از ارزش والایی برخوردار است، اما از منظر مورد بحث کشفیات عقلی ارزش خود را در سایه‌ی کشف اراده تشریعی الهی دارند که همان دین خداست، زیرا عقل مثل نقل، نعمت الهی است و این خطای بزرگی است که انسان همواره داده‌های عقلی را از پیشگاه خود و در مقابل نقل که از ساحت الهی می‌آید، می‌داند و می‌بیند و فکر می‌کند آنچه فهمیده خودی است و آنچه از زبان دین شنیده غیرخودی است. این همان گره‌گور انسان معاصر است، لذا این تفکر هرگز در مقابل دین قرار ندارد، بلکه تقابل معنا دارد و عقل دوشادوش نقل و بدون هیچ اصطکاک و نزاعی به دنبال کشف اراده الهی هستند و تعارضات سطحی و ظاهری عقل با نقل همچون تعارضات ادله‌ی عقلی و نقلی با یکدیگر است که بعد از تأمل حل خواهد شد یا حداقل راه برون‌رفتی به کمک یکدیگر پیدا می‌کنند. اهتمام ویژه نقل به عقل و اهمیت فوق العاده عقل به نقل، شاهد صادقی بر این مدعاست.

مطلب نهم: در این نمونه، حکومت الهی که با محوریت دین و اراده الهی ظاهر می‌شود، با کشف عقل و نقل شناسایی می‌گردد. هدف الهی برای هدایت و سعادت انسان مشخص شده، در واقع اراده پروردگار است که با برنامه و نوع هدایتی که برای بشر در نظر گرفته، انسان را به سمت کمال و سعادت رهنمون است، هدایتی که به اراده الهی وابسته است و هیچ عاملی در آن دخالت ندارد و تنها عقل یا نقل است که اراده‌ی الهی را کشف می‌کند.

مطلب دهم: ادیان الهی ضمن بیان سیاست‌ها و برنامه‌ها به عنوان شرایع، مجریان آن را نیز از راه وحی و تعالیم آن معرفی می‌نمایند؛ لذا انبیای الهی از جمله ابراهیم(ع)، موسی(ع)، عیسی(ع) و پیامبر اسلام حضرت محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، ضمن اینکه بیانگر حقیقت دین از امر کلی تا جزئی بودند، به فرمان خداوندی مجریان سیاست الهی و تحقق بخشنده اهداف و برنامه های دین از طرف خداوند عالم می‌باشند؛ لذا عصمت و نزاهت از هر نوع لغزش، خطا، خطیئه و گناه برای آنان قطعی و مسلم است.

مطلب یازدهم: زمام هدایت انسان‌ها و زمامداری جامعه از حوزه هدایت و رهبری، هرگز و در هیچ زمان یا هیچ مکانی بیرون نبوده و محال است که خداود متعال شأن هدایت کل جهان به‌خصوص دین و جامعه را رها کند و به خود واگذارد؛ از همین رو اوصیا و جانشینان انبیا که از جانب پیامبران معرفی و نصب می‌شوند، همواره عهده دار امور و مسئول حفظ دین و نگاهداشت جامعه و امت‌ها بوده و هستند؛ لذا در هر دوره‌ای هادیان امت و راهنمایان جامعه مسئولیت همه جانبه جامعه را بر عهده دارند. البته آنها نیز از اوصاف خاصی برخوردار هستند.

مطلب دوازدهم: اوصیاء و جانشینان انبیا برای اداره امور جامعه افرادی را نمایند و رابط خود معرفی می‌کنند تا مردم با ارتباط و توسل به آنها خود با احکام، حکم، معارف و دستورات و توصیه‌های امامان و والیان امر آشنا شوند و بر برنامه‌ها و دستورهای آنان عمل کنند. این مسئولیت امروز در ایران به عهده‌ی فقیهان و کارشناسانی است که با نصب عام امام و رهبر معصوم به مقام مرجعیت و ولایت می‌رسند.

مطلب سیزدهم: گرچه نائبان خاص یا عام جانشینان پیامبر از مقام عصمت برخوردار نیستند، لکن با داشتن ویژگی‌های علمی و عملی -در حوزه‌ی علم بایستی فقیه کارشناس همه جانبه‌ی دین باشد و از نظر عملی به ویژگی عدالت و شجاعت آراسته- عهده‌دار امور اجتماعی‌اند و جامعه را از گزند هر نوع آفت درونی و بیرونی مصون می‌دارند. این افراد باعنوان ولی‌فقیه، امامت جامعه و راهبر آنها در حوزه‌های مربوط را به‌عهده دارند.

مطلب چهاردهم: چون این امر در يك جامعه‌ی دینی که افراد آن به دین اعتقاد دارند، اتفاق می‌افتد، نقش مردم تعیین کننده است، زیرا هر چند يك نظام و حکومت مبنای دینی داشته باشد و به اراده الهی محقق شود، تنها به اراده ملت و مردم است که مقبولیت می‌یابد؛ وقتی مردم از آموزه‌های دین الهام می‌گیرند و تمام زندگی و برنامه های فردی و جمعی خود را با آن هماهنگ می‌کنند، همواره خواهان دین و حکومت و قدرت دینی‌اند و از آن حمایت و پشتیبانی می‌کنند، همان‌گونه که مردم در نظام‌های دموکراسی خواهان آن‌اند و از آن حمایت می‌کنند. مطلب پانزدهم: تعامل سازنده دین و جامعه با حکومت شکوفاتر و عمیق‌تر می‌شود، زیرا حکومت است که ظاهر دینی را در جامعه پررنگ می‌کند و بستر ارتباط عمیق‌تر دین و جوامع را فراهم می‌نماید. در چنین صورتی مردم از حضور دین بهره می‌گیرند و در بقا و ماندگاری آن کوشش می‌کنند.*

*حجت الاسلام مرتضی جوادى آملی، استاد حوزه و دانشگاه

*منبع: فصلنامه صدرا، شماره 9.